

فصلنامه علمی- پژوهشی **رہبافت**

سال دهم، شماره ۳۶، پاییز ۱۳۹۵
صفحه ۳ تا ۲۰

از ائتلاف اقتصادی تا انشعاب سیاسی: تحلیلی از رابطه سیاست و اقتصاد در دهه دوم انقلاب

داود نجفی / دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان D.d.najafi@gmail.com

عباس حاتمی / نویسنده مسئول و دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان a.hatami@ase.ui.ac.ir

حسین مسعودنیا / دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان h.masoudina@ase.ui.ac.ir

چکیده

تا اواخر دهه ۱۹۷۰ رابطه بین سیاست و اقتصاد به صورت انتزاعی و ذهنی از سوی برخی متفکران مارکسیست ساختارگرا مطرح شده بود، اما از دهه ۱۹۸۰ به این سو با شکل‌گیری مطالعات میان رشته‌ای رابطه بین سیاست و اقتصاد از حالت انتزاعی خارج شد و بصورت عینی و عملی مورد تحلیل قرار گرفت. یکی از استدلالات اصلی در این حوزه، تأثیرگذاری عوامل اقتصادی بر مناسبات سیاسی است. این مقاله با تأسی از این ادبیات تلاش می‌کند اولاً چگونگی تأثیرگذاری اختلافات اقتصادی بر مناسبات سیاسی و به عبارت دقیق‌تر تأثیر اقتصاد بر سیاست را در دهه دوم انقلاب مورد واکاوی قرار دهد. ثانیاً مشخص می‌سازد که مکانیسم و ابزار این تأثیرگذاری، سیاست‌های اقتصادی دولت و به طور خاص برنامه توسعه پنج ساله اول و دوم و لویج بودجه بوده است و ثالثاً نشان می‌دهد که تأثیرگذاری این عوامل اقتصادی بر مناسبات ساخت سیاسی به دو شکل یعنی اولاً انشعاب درون جناح راست و ثانیاً ائتلاف بین جناح راست مدرن و چپ تعین یافته است. این بررسی‌ها نهایتاً نشان می‌دهند که سیاست در دهه دوم انقلاب تا چه میزان تحت تأثیر اقتصاد عمل کرده است و بدین سان مناسبات سیاسی بیش از آنکه ماهیتی صرفاً سیاسی داشته باشند، تا چه میزان متأثر از مناسبات اقتصادی عمل نموده‌اند.

کلیدواژه: سیاست‌گذاری اقتصادی، توازن سیاسی، انشعاب، ائتلاف.

تاریخ تأیید ۱۳۹۵/۶/۵

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۵/۲

این مقاله برگرفته از رساله دکترای آقای داود نجفی می‌باشد.

مقدمه

در سال‌های اخیر توسعه اقتصادی و مسائل پیرامون آن همواره یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای در حال توسعه بوده است. یکی از ویژگی‌های بارز این کشورها، اختلاف نظر نخبگان سیاسی درباره توسعه اقتصادی و چگونگی انجام آن است. اکثر مطالعات انجام شده پیرامون توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه غالباً متمرکز بر تأثیرات اقتصادی اینگونه اختلافات بوده و پیامدهای سیاسی این اختلافات اقتصادی به ندرت مورد بررسی قرار گرفته است. جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان کشوری در حال توسعه از این امر مستثنی نبوده و اختلاف نظر میان نخبگان سیاسی پیرامون مسائل اقتصادی همواره یکی از ویژگی‌های بارز نظام سیاسی در ایران پس از انقلاب بوده است. تقریباً تمامی مطالعات انجام شده پیرامون توسعه اقتصادی ایران در دوره پس از انقلاب، بر متغیرهای صرفاً اقتصادی متمرکز بوده‌اند و برنامه‌های توسعه و نتایج و دستاوردهای آنها را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده‌اند. نوشته معروف و کلاسیک جهانگیر آموزگار با عنوان اقتصاد ایران در دوران جمهوری اسلامی (Amuzegar, 1993)، کتاب پروین علیزاده با عنوان اقتصاد ایران (Alizadeh, 2000)، کتاب سهراب بهداد و فرهاد نعمانی با عنوان طبقه و کار در ایران (۱۳۹۳)، اقتصاد سیاسی ایران تألیف سوزان مالونی (Maloney, 2015)، دولت و توسعه اقتصادی در ایران نوشته محمد تقی دلفروز (۱۳۹۳)، اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی نوشته فرهاد دژسند (۱۳۸۷) و اقتصاد ایران در دوران دولت ملی اثر فرهاد مؤمنی (۱۳۹۴)، نمونه‌هایی از مطالعات مذکور است. اما در هیچ یک از مطالعات مذکور و دیگر مطالعات انجام شده در این حوزه، به پیامدهای سیاسی که اختلافات اقتصادی به دنبال داشته‌اند اشاره‌ای نشده است. به عبارت دیگر، تأثیر اختلافات اقتصادی بر مناسبات سیاسی که یکی از وجوه بارز اقتصاد سیاسی ایران در دوره پس از انقلاب است، تاکنون مورد بررسی قرار نگرفته است. بنابراین، با توجه به وجود چنین خلایی در حوزه اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب، مقاله حاضر تلاش می‌کند تأثیر اختلافات اقتصادی بر مناسبات سیاسی را مورد واکاوی قرار دهد. توضیح این نکته در آغاز ضروری است که اگرچه اختلافات اقتصادی در دهه اول انقلاب نیز وجود داشته و در پایان این دهه در قالب برنامه توسعه ۵ ساله اول بین دولت اول هاشمی رفسنجانی و نمایندگان رادیکال مجلس سوم شکل بارزتری یافت، اما کانون تمرکز مقاله حاضر دهه دوم انقلاب و به طور مشخص فاصله بین سال‌های ۱۳۷۴-۱۳۷۰ یعنی دوره چهارم مجلس شورای اسلامی را دربرمی‌گیرد؛ دلیل انتخاب این دوره زمانی این است که با به حاشیه رفتن جناح چپ در

انتخابات مجلس چهارم و یکدست شدن بلوک قدرت درون دولت و مجلس، به نظر می‌رسید پیرامون برنامه‌های توسعه اقتصادی اختلاف نظر گسترده‌ای میان اجزاء بلوک قدرت وجود نداشته باشد؛ نکته‌ای که نتایج پژوهش حاضر خلاف آن را نشان می‌دهد.

مبانی نظری

مناسبات سیاسی و اقتصادی چنان درهم تنیده شده‌اند که تفکیک آنها در دنیای امروز تقریباً غیر ممکن است. به همین دلیل پیوند بین سیاست و اقتصاد و فهم و درک رابطه بین آنها ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود مشغول داشته و طیف وسیعی از متون موجود در حوزه‌های جامعه‌شناسی سیاسی، اقتصاد سیاسی و مطالعات میان رشته‌ای به فهم و درک این رابطه اختصاص یافته است. رابطه بین سیاست و اقتصاد برای اولین بار در نیمه دوم قرن بیستم از سوی اندیشمندان مارکسیست ساختارگرا مانند آلتوسر (۱۹۷۱)، پولانزاس (۱۹۷۴) و گرامشی (۱۹۷۱) بصورت انتزاعی و ذهنی تحلیل شد؛ اما از دهه ۱۹۷۰ به این سو و اهمیت مطالعات میان رشته‌ای این رابطه بصورت عینی و عملی مورد بررسی قرار گرفت.

به طور کلی استدلالاتی که پیرامون رابطه بین سیاست و اقتصاد در سال‌های اخیر ارائه شده است به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند. دسته اول نظریاتی که بر وجود رابطه ضمنی بین سیاست و اقتصاد استدلال می‌کنند و دسته دوم نظریاتی که در مقابل بر وجود این رابطه بصورت قطعی و حتمی استدلال می‌کنند. دسته اول نظریات، به ۳ شیوه رابطه ضمنی بین سیاست و اقتصاد را توجیه می‌کنند. یک دسته استدلال می‌کنند که سیاستمداران نسبت به ترویج سیاست‌های رفاه اجتماعی علاقه‌مند هستند و یا خود را علاقه‌مند نشان می‌دهند و همین امر به آنها کمک می‌کند که در قدرت باقی بمانند یا مجدداً بر مبنای چنین سیاست‌هایی انتخاب شوند (Mulligan and Tsui 2006, 2008, Whitman 1989). بر مبنای استدلال دسته دوم، سیاست تنها به عنوان یک عامل تصادفی در نظر گرفته می‌شود که تنها پتانسیل شدیدی ایجاد می‌کند، اما به طور غیر سیستماتیک بر روند سیاستگذاری اقتصادی تأثیر می‌گذارد (Sachs 2005, Banerjee 2012). سومین دسته از نظریات، مسائل اقتصادی سیاسی را به رسمیت می‌شناسند اما معتقدند که داشتن سیاست‌های اقتصادی خوب مستلزم تضعیف محدودیت‌های سیاسی است (Boycko et al 1995, Banerjee and Duflo 2011, Sach et al 2004).

دسته دوم از نظریاتی که بر وجود رابطه قطعی و حتمی بین سیاست و اقتصاد استدلال می‌کنند نیز به چندین شیوه وجود چنین رابطه‌ای را توجیه می‌کنند. بر مبنای برخی استدلال‌ات

نظری در این حوزه، سیاست‌های اقتصادی فعلی تأثیر زیادی بر توازن سیاسی آتی دارد (Acemoglu and Robinson 2013). به عبارت دیگر، توازن سیاسی فعلی مستقل از سیاست‌های اقتصادی نیست و در واقع ممکن است بشدت به آن متکی و ادامه آن باشد. این استدلال کلی خود دربردارنده سه استدلال جزئی است. اول اینکه سیاست‌هایی که به منظور حل مشکلات نظام اقتصاد بازار آزاد اتخاذ می‌شوند، رانت‌ها و منافع اقتصادی گروه‌های خاصی را کاهش می‌دهند و این پیامدهای سیاسی ناخواسته‌ای دارد؛ بویژه زمانی که رانت‌ها گروه‌هایی که قبلاً در جامعه ضعیف بودند را از بین ببرند، توازن قدرت در جامعه بیشتر نوسان پیدا می‌کند. دوم اینکه، حتی در صورت عدم تغییر در رانت‌ها و منافع اقتصادی گروه‌های خاص، توزیع درآمد می‌تواند توازن سیاسی را تحت تأثیر قرار دهد که نشان دهنده این است که تأثیرات سیاست‌های توزیعی که کارآیی اقتصادی را افزایش می‌دهند نمی‌توانند به دلایل سیاسی نادیده گرفته شوند. سوم اینکه، منافع سیاستمداران که بر مبنای انطباق انگیزه‌های سیاسی آنها با محدودیت‌های اقتصادی موجود تعیین شده، در نتیجه حذف برخی سیاست‌های اقتصادی ممکن است از سوی گروه‌های خاص به خطر افتد که این امر واکنش سیاسی شدیدی مانند از بین رفتن توازن موجود یا شکست ائتلاف‌های فعلی ایجاد می‌کند (Acemoglu and Robinson, 2013: 2-25). در مجموع، استدلال نظریه مذکور این است که توازن سیاسی در هر نظامی به سیاست‌های اقتصادی بستگی دارد و اجرای اصلاحات اقتصادی بدون درک پیامدهای سیاسی آن به جای افزایش کارآیی اقتصادی، به طور قابل توجهی می‌تواند آن را کاهش دهد.

رابطه سیاست و اقتصاد از منظری دیگر و بر مبنای نقشی که نظریه‌های اقتصادی در فعالیت‌های سیاسی ایفا می‌کنند نیز مورد بررسی قرار گرفته است. بر این اساس استدلال می‌شود که نظریه‌های اقتصادی دارای پتانسیل فراهم کردن نظریات توجیهی برای سیاستمداران است که آنها (سیاستمداران) برای گسترش حوزه فعالیت‌ها و عملکرد خود به آن نیازمندند (Stastny 2002). علاوه بر این، الزامات عینی و علمی و دامنه به ظاهر نامحدود کاربرد نظریات توجیهی مشتق از اقتصاد، باعث می‌شود نظریه‌های اقتصادی یک منبع بسیار مفید برای استدلالات سیاستمداران باشد که از آن استفاده کنند. اما این سؤال مطرح است که سیاستمداران چگونه از نظریه‌های اقتصادی استفاده می‌کنند؟ در پاسخ گفته می‌شود که این امر زمانی اتفاق می‌افتد که نظریه‌های اقتصادی به سیاست‌های اقتصادی تبدیل می‌شوند. بنابراین، اصطلاح سیاست‌های اقتصادی، به طور خاص و گسترده‌ای، به عنوان کاربرد

نظریه‌های اقتصادی در حوزه سیاسی در نظر گرفته می‌شوند؛ که به طور کلی به درجه بالایی از اعمال نفوذ اقتصاد بر سیاست اشاره دارد (Stastny, 2002: 5-7). بنابر نظریه فوق به یک معنا می‌توان استدلال کرد که هر اندازه اختلاف نظر در مورد سیاست‌های اقتصادی کمتر باشد، اختلافات سیاسی نیز به همان میزان کمتر خواهد بود و هر چقدر اختلاف در مورد سیاست‌های اقتصادی گسترده‌تر و عمیق‌تر باشد، اختلافات سیاسی نیز به همان میزان گسترده‌تر و عمیق‌تر خواهد بود.

تا آنجا که به موضوع بحث مربوط می‌شود، نوشتار حاضر همین خط فکری اخیر را دنبال می‌کند و این سؤال را مطرح می‌کند که در دهه دوم انقلاب تحولات ساخت سیاسی تا چه اندازه متأثر از تحولات ساخت اقتصادی بوده است؟ به عبارت دیگر، تا آنجا که به این دهه مربوط می‌شود تا چه میزان اختلافات اقتصادی به ساخت سیاسی انتقال یافته است و لاجرم موجد اختلافات سیاسی شده است؟ همین طور ابزار و مکانیسم این انتقال چگونه و از چه طریقی بوده است؟ در نهایت چگونه این اختلافات اقتصادی در ساخت سیاسی تعین و نمود یافته است؟ استدلال اولیه مقاله این است که بحث در مورد سیاست‌گذاری اقتصادی، مناقشاتی را در این حوزه میان کارگزاران سیاسی برانگیخت. ثانیاً این مناقشات اقتصادی اساساً حول برنامه اول و دوم و لوایح دولت تکوین یافت. نهایتاً این مناقشات خود دو برآیند عمده برای مناسبات ساخت سیاسی داشت. این دو یکی انشعاب در درون جناح راست و دیگری ائتلاف دو جناح راست مدرن و چپ بود. برای انجام این مهم، ابتدا برنامه‌ها و لوایح اقتصادی مناقشه برانگیز که مانند تسمه نقاله اختلافات اقتصادی را به ساخت سیاسی منتقل کردند تشریح خواهد شد و سپس پیامدهای سیاسی اختلافات اقتصادی مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهند گرفت.

لایحه بودجه ۷۲-۱۳۷۱

در مجلس چهارم گرچه رادیکال‌ها در مجلس حضور مؤثری نداشتند، اما حتی جناح راست سنتی که اکثریت را در اختیار داشت به رهبری ناطق نوری نیز برنامه و طرحی برای همراهی و هم‌نوایی با تمام برنامه‌های اقتصادی هاشمی رفسنجانی نداشت. بلافاصله پس از سخنرانی افتتاحیه، یکی از نمایندگان طیف راست سنتی مجلس، محسن مجتهد شبستری، هشدار داد که اگرچه ما ارتباط نزدیکی با دولت رفسنجانی داریم هرگز به این معنا نیست که خدای نکرده منافع مردم را نادیده خواهیم گرفت. شبستری به مردم اطمینان داد که قصد و نیت مجلس این است که مستقل باقی بماند: «من اکنون به شما می‌گویم و شما این را خواهید

دید و تجربه خواهید کرد که هر زمان دولت اشتباهی انجام دهد ما اولین منتقدان خواهیم بود و هیچ گونه ارفاق و ملایمتی در این رابطه مفروض نخواهد بود» (مشروح مذاکرات مجلس، ۲۴ خرداد ۱۳۷۱).

لطف الله زارعی نماینده بهبهان از طیف راست سنتی نیز گفت: «اگرچه همفکری و موافقت زیادی با رئیس جمهور رفسنجانی در مجلس وجود دارد اما این بدان معنا نیست که ما مجبور هستیم کنترل قیمت‌ها و نظارت بر سودجویانی که ثروت انباشت می‌کنند، سرمایه‌داران و مردم مرفهی که درد و رنج را احساس نکردند فراموش کنیم. ما انتظار داریم که مجلسی داشته باشیم که مستقل و قوی باشد» (مشروح مذاکرات مجلس، ۲۶ خرداد ۱۳۷۱).

در پائیز ۱۳۷۱ مشکلات رفسنجانی با مجلس چهارم در رابطه با برنامه‌های اقتصادی افزایش یافت. در ۱۵ مهر ۱۳۷۱ کمال دانشیار نماینده ماهشهر ماموران دولتی را در بانک مرکزی و وزارت دارایی متهم کرد که اثرات سیاست‌هایشان را نمی‌فهمند؛ چرا که آنها در غرب تحصیل کرده‌اند و توجهی به گرفتاری فقرا در جامعه ندارند. حبیبی نماینده رشت نیز سؤال کرد آیا شرایط فعلی اقتصادی دلیل و گواهی برای موفقیت یا شکست کسانی که معمار سیاست خصوصی‌سازی بودند نیست؟ این سیاست‌ها مسئول نرخ بالای تورم در کشور است (سلام ۱۱ و ۱۲ شهریور ۱۳۷۱). محمد شجاعی فرد نماینده جهرم از طیف راست سنتی نیز سیاست‌های اقتصادی دولت و سرعت استراتژی خصوصی‌سازی وی را به شدت مورد انتقاد قرار داد (روزنامه سلام، ۱۶ مهر ۱۳۷۱).

در ۵ آبان ۱۳۷۱ محسن نوربخش برای توضیح نتایج استراتژی اقتصادی دولت در مجلس حاضر شد. او گفت که دولت توانسته است میزان مالیات را از ۳۰ درصد در سال ۱۳۶۹ را تا ۴۰ درصد افزایش دهد که اغلب آن برای بازسازی استفاده شده است. او به طور خوش بینانه‌ای پیش بینی کرد که افزایش در تولید ناخالص داخلی کشور استمرار داشته باشد و گفت که ما نباید فراموش کنیم که این کشور به مدت ۸ سال درگیر جنگ بوده و دولت قبلی به طور غیر واقع بینانه‌ای انتظارات را از طریق وارد کردن دولت در تمام فعالیت‌های اقتصادی از خدمات تا بانکداری و امور مالی افزایش داده است. امروز ما خواهان افزایش سرمایه خصوصی هستیم و به منظور انجام این امر باید زمینه لازم جهت کار را فراهم کنیم (روزنامه رسالت ۶ آبان ۱۳۷۱). محمد وهاجی، وزیر بازرگانی نیز تصریح کرد که ۸۰ درصد از اهداف تجاری دولت در برنامه ۵ ساله محقق شده است که شامل کاهش واردات و افزایش

صادرات غیر نفتی مانند گندم، شکر و برنج است. او پیش‌بینی کرد که این روند ادامه خواهد یافت و صادرات غیر نفتی ایران برای سال ۱۳۷۲-۱۳۷۱ به ۲/۵ میلیارد دلار خواهد رسید (روزنامه رسالت ۱۸ آذر ۱۳۷۱). به‌رغم این اظهارات، خیلی پیش از تسلیم لایحه بودجه به مجلس، ناطق نوری گفت که مجلس بودجه را با بدبینی نسبت به درآمدها بازنویسی خواهد کرد؛ اگر با دیدگاه‌های خوش‌بینانه که بودجه‌های قبلی تفسیر کرده بودند، پیشنهاد شود. با این حال، رئیس‌جمهور زمان تقدیم لایحه بودجه به مجلس آن را اولین بودجه متوازن در ۲۵ سال گذشته توصیف کرد (روزنامه سلام ۳۰ آذر ۱۳۷۱). واکنش‌ها به لایحه بودجه پیشنهادی دولت در مجلس رضایت‌آمیز نبود. رئیس‌کمیسیون برنامه و بودجه اعلام کرد که تخمین درآمد در بودجه ۲۰ تریلیون ریال خواهد بود که ۱۵ درصد کمتر از ۲۳/۵ تریلیون ریال در لایحه پیشنهادی دولت است. او گفت سقف هزینه‌ها باید ۱۰ درصد کاهش یابد (روزنامه ایران ۲۵ دی ۱۳۷۱). درنهایت در ۲۴ ژانویه مجلس طرح کلی نسخه تعدیل شده لایحه بودجه پیشنهادی دولت را تصویب کرد و به کاهش ۱۵ درصد از تخمین درآمدها و کاهش ۱۰ درصد از هزینه‌های دولت رأی داد. بدین سان به تدریج مشخص گردید جناح اکثریت مجلس چهارم گرایش‌ها و نگرش‌های اقتصادی دارد که کاملاً موافق با رویکرد دولت هاشمی رفسنجانی نیست و نمایندگانی که بر مبنای برنامه انتخاباتی «حمایت از هاشمی رفسنجانی» انتخاب شده بودند، به شدت از برنامه‌های اقتصادی دولت وی انتقاد می‌کردند.

لایحه بودجه ۷۳-۱۳۷۲

اهداف دولت هاشمی رفسنجانی در لایحه بودجه پیشنهادی برای سال ۷۳-۱۳۷۲ افزایش کنترل دولت بر اقتصاد و چالش استقلال نظام اقتصاد بازار از طریق تغییر آن و حفظ سرمایه کشور در دست دولت و بانک‌ها بود. بودجه پیشنهادی با هدف افزایش درآمد دولت از طریق افزایش ۵۰ درصد تمام مالیات‌ها، افزایش صادرات و افزایش نقش بانک‌ها در اقتصاد از طریق اجازه انتشار قراردادهای دولتی و پیشنهاد نرخ سود رقابتی برای پس انداز، تدوین شده بود (خواججه پور، ۲۰۰۱: ۱۱۳).

یکی از مشخص‌ترین مؤلفه‌های بودجه جدید اتکای آن بر سیاست ارزی تک‌نرخ بود (کارشناس و پسران، ۱۹۹۴: ۱۰۰-۹۶)؛ در اقدامی که عادل‌ی و نوریخس آن را «انقلاب اقتصادی» نامیدند، دولت اعلام کرد که در آغاز سال جدید قیمت ریال در مقابل دلار با قیمت ۱۴۵۰ ریال تثبیت خواهد شد؛ به جای آنکه به طور مصنوعی در نرخ پایین ۷۰ ریال نگه داشته شود. هر دو این افراد ادعا کردند که این سیاست باعث تثبیت ریال خواهد شد و مشوق

صادرات و سرمایه‌گذاری در پروژه‌های صنعتی داخلی خواهد بود و به طور کلی نظم و انضباط و قدرت پیش‌بینی بیشتری برای سرمایه‌گذاری فراهم خواهد کرد (روزنامه سلام ۲۶ بهمن ۱۳۷۰). لایحه بودجه برای سال مالی ۷۳-۱۳۷۲ از سوی مجلس مورد چالش قرار گرفت؛ بویژه پیشنهاد ۸۶ درصدی افزایش بودجه دولتی و سیاست تثبیت نرخ ریال آماج این حملات بودند. رییس جدید کمیسیون برنامه و بودجه معتقد بود که بسیاری از پروژه‌های برنامه توسعه ۵ ساله اول ناتمام باقی مانده است لایحه بودجه خیلی بلندپروازانه است. او نتیجه‌گیری می‌کند که میلیاردها ریال بودجه برای دولت تأمین نکنید بدون اینکه بدانید آن را چگونه هزینه خواهد کرد (مشروح مذاکرات مجلس ۴ بهمن ۱۳۷۱).

یکی دیگر از نمایندگان نیز گفت که برآورد بودجه باید بر مبنای ۲۰ تریلیون ریال تنظیم شود؛ یعنی ۱۵ درصد کمتر از ۲۳/۵ تریلیون ریال پیش‌بینی شده در طرح پیشنهادی دولت. وی گفت حتی این مبلغ هم ممکن است خوش بینانه باشد و سقف هزینه‌ها باید ۱۰ درصد کاهش یابد (روزنامه ایران، ۲۵ دی ۱۳۷۱). بنابراین، مجلس سوم که دارای اکثریت رادیکال بود، با رضایت و توافق بیشتری اعداد و ارقام برآوردی دولت را پذیرفت و کسری بودجه را نادیده گرفت؛ اما در مجلس چهارم بنا بر اظهارات ناطق نوری، نمایندگان از اقدامات و سیاست‌هایی که منجر به کسری بودجه عظیم شود، ناراضی بودند (سلام، ۴ بهمن ۱۳۷۱). همچنین بر مبنای اظهارات رئیس مجلس چهارم، در جلسه‌ای که نمایندگان با مقامات کابینه برگزار کردند، خواستار آن شدند که به جای حداکثر درآمد، حداقل سطح درآمد را برای دولت در نظر بگیرند (کیهان، ۵ بهمن ۱۳۷۱).

لایحه بودجه ۷۴-۱۳۷۳

در پاییز ۱۳۷۲ انتقادات نمایندگان مجلس چهارم از سیاست‌های اقتصادی دولت رفسنجانی شدت بیشتری یافت. برخی نطق‌های پیش از دستور از سوی نمایندگان مجلس چهارم در مقایسه با نطق‌های نمایندگان رادیکال در مجلس سوم، بیشتر انتقادی بود. محمد سعید انصاری نماینده آبادان، رئیس سازمان برنامه و بودجه و کارشناسان این سازمان را به دلیل غفلت از مناطق جنگ‌زده، مورد انتقاد قرار داد و از آنها سؤال کرد که چرا به این موضوع توجه نمی‌کنند؟ او گفت که رئیس سازمان برنامه و بودجه هنوز نفهمیده است که بیش از نیمی از مناطق پرجمعیت روستایی نزدیک شهرهای بزرگ مانند خرمشهر بازسازی نشده است. امیر کریمی نماینده کرمانشاه نیز گفت، در این استان جنگ‌زده ما نشانی از توسعه فرهنگی، اقتصادی یا اجتماعی که تا اندازه‌ای شایسته جمهوری اسلامی باشد نمی‌بینیم.

حسن شاخصی نماینده آستان اشرفیه نیز این سؤال را مطرح کرد که چه کسانی اقتصاد مملکت را به اینجا رساندند؟ چه کسانی کارشناسان اقتصادی مملکت بوده و هستند؟ (مشروح مذاکرات مجلس، ۱۱ بهمن ۱۳۷۲).

در تصمیم‌گیری برای سرنوشت لایحه بودجه جدید، نمایندگان جناح راست سنتی در مجلس چهارم جایی کار را متوقف کردند که در مورد لایحه بودجه قبلی انجام داده بودند؛ تحمیل محدودیت‌های بیشتر بر فعالیت‌های دولتی و واگذاری کنترل و نفوذ بر اقتصاد تا سر حد امکان به بخش خصوصی. بنابراین، نمایندگان در قرار دادن اقدامات دولت مرکزی تحت کنترل بیشتر مجلس موفق شدند. بودجه کلی تقریباً ۱۰ درصد کاهش یافت؛ مالیات شرکت‌های دولتی افزایش یافت؛ به جزء برق مجلس با افزایش هزینه‌های سوخت مخالفت کرد و در نهایت مجلس هزینه‌های مسافرت‌های تخصیص یافته به کارمندان دولت را کاهش داد و همچنین تمام معافیت‌های تعرفه‌ای، گمرکی و مالیاتی وزارتخانه‌ها، شرکت‌ها و مؤسسات دولتی را لغو کرد. (مشروح مذاکرات مجلس، ۱۱، ۱۰، ۱۲ بهمن و ۱۸ اسفند ۱۳۷۲). مجلس همچنین نهادهای دولتی را ملزم به خرید نیازهایشان از تولیدکنندگان داخلی کرد و خرید از بازارهای خارجی تنها در صورتی مجاز بود که کالاهای مورد نیاز در کشور موجود نباشد. دولت همچنین انحصار واردات کالاهای اساسی به جز در مواردی که برای بقا و ثبات نظام ضروری است را از دست داد (مشروح مذاکرات مجلس، ۲۲ آبان ۱۳۷۳). همچنین مجلس از طریق کاهش ۵۰ تریلیون ریال بودجه طرح‌های مختلف و تزییق اعتبارات به توسعه طرح‌های کشاورزی، تمام تلاش خود را جهت کاهش سرعت توسعه صنعتی در کشور به کار برد. استدلال این بود که به جای طرح‌های عظیم صنعتی، در درجه اول مناطق محروم باید مورد توجه قرار گیرند. بنابراین، تخصیص بودجه به بخش کشاورزی تقریباً ۲ برابر شد (مشروح مذاکرات مجلس، ۱۷ آبان ۱۳۷۳).

برنامه توسعه دوم

در ۳۰ آذر ۱۳۷۲ دولت رفسنجانی لایحه بودجه برای سال مالی ۷۴-۱۳۷۳ را همزمان با برنامه ۵ ساله دوم به مجلس تسلیم کرد. درحالی که مجلس لایحه بودجه را در کمتر از ۲ ماه تصویب کرد، بحث درباره برنامه ۵ ساله دوم در مرداد ۱۳۷۳ شروع شد و تا دیماه تصویب نشد؛ بنابراین کشور از لحاظ فنی به مدت یکسال فاقد برنامه اقتصادی-اجتماعی بود. در زمان تسلیم دو طرح به مجلس از سوی دولت رفسنجانی، اختلاف بین دو جناح راست برجسته‌تر شده بود. به‌رغم مخالفت‌های محافظه‌کاران در داخل و خارج مجلس با جهت‌گیری

اقتصادی تعیین شده بوسیله رئیس جمهور، آشکار شد که نه تنها راست مدرن مسیر و هدف خود را حفظ کرده، بلکه در واقع هدف دولت نظارت و کنترل بیشتر و در اصل نظم‌دهی به بخش خصوصی است. جهت‌گیری جدید اقتصادی توسط خود رئیس جمهور بیان شد، زمانی که وی نظر خود را در مورد برنامه ۵ ساله دوم اعلام کرد: «در برنامه ۵ ساله دوم، دولت تأکید بیشتری بر عدالت اجتماعی و رفاه جامعه خواهد داشت. بوجود آمدن این رفاه در تولید بیشتر و توزیع سالم‌تر کالاها قرار دارد. در برنامه ۵ ساله اول سعی کردیم این رفاه را از طریق واردات و پر کردن بازار با کالاها ایجاد کنیم. اما اکنون ما خواهان حمایت از مصرف‌کننده، از بین بردن تنوع قیمت‌ها، حذف کانال‌های غیر رسمی توزیع و حذف احتکار هستیم» (روزنامه سلام ۱۵ شهریور ۱۳۷۲).

با مشخص شدن جهت‌گیری اقتصادی جدید دولت، اشخاص بانفوذ جناح محافظه کار که به دلایل سیاسی تا کنون از هاشمی رفسنجانی حمایت می‌کردند به طور غیر مستقیم شروع به مخالفت با رئیس جمهور کردند. پس از سال ۱۳۷۲ ناطق نوری، عسگر اولادی و تا حدودی مرتضی نبوی به گردانندگان این جناح تبدیل شدند و دیگر اعضای عالی رتبه جناح راست محافظه کار مانند آیات عظام آذری قمی و مهدوی کنی از آنها حمایت می‌کردند. به جای آذری قمی اکنون عسگر اولادی بود که مقالات ضد دولتی و حامی بازار و بازاریان در روزنامه رسالت می‌نوشت و به جای مهدوی کنی، ناطق نوری سخنگوی بالفعل جامعه روحانیت مبارز شده بود. علاوه بر شعارهای قدیمی، محافظه کاران خواهان کاهش تمرکز قدرت اقتصادی در دست دولت و وارد شدن بیشتر مردم در فعالیت‌های اقتصادی و حمایت از نوعی «پوپولیسم اقتصادی» بود که در آن بر مشارکت هرچه بیشتر مردم در اقتصاد با هدف آزادسازی بازار از سیاست‌های تهاجمی دولت تأکید می‌شد. در طی سرمقالات سه بخشی در روزنامه رسالت که در مخالفت با مالیات ستانی نوشته شده بود، عسگر اولادی، مالیات‌های اضافی را به عنوان شکلی از استبداد دولتی توصیف کرد (روزنامه رسالت ۱ و ۳ مهر ۱۳۷۲). با این وجود، عرصه‌ای که جناح راست سنتی تلاش می‌کرد بصورت منسجم دولت رفسنجانی را به چالش بکشد، مخالفت با طرح‌ها و برنامه‌های اقتصادی رئیس جمهور از طریق مجلس بود. همانند بودجه ۷۲-۱۳۷۱ اهداف بودجه ۷۴-۱۳۷۳ و برنامه ۵ ساله دوم، افزایش قیمت‌های حامل‌های انرژی با هدف تأمین مالی پروژه‌های مختلف دولتی، کنترل حجم نقدینگی از طریق اعتبارات گزینشی پیشنهاد شده از سوی بانک‌ها و اعمال کنترل‌های مالی شدیدتر با هدف ایجاد محدودیت‌های بیشتر بر واردات از طریق افزایش تعرفه‌های گمرکی

و کاهش تدریجی سوبسیدها با هدف نهایی حذف آنها بود (خواجه پور، ۲۰۰۰: ۵۸۲، قاسمی، ۱۹۹۲: ۶۰۷).

در به چالش کشیدن برنامه ۵ ساله دوم و لایحه بودجه، سخنان کاملاً مشابهی از سوی محافظه کاران در مجلس بیان شد. موحدی ساوجی گفت ما باید از گذشته درس بگیریم. من فکر می‌کنم که پس از جنگ و در طول اجرای برنامه ۵ ساله اول ما به طور موفقیت آمیزی نقش دولت را کاهش نداده‌ایم (مشروح مذاکرات مجلس، ۵ بهمن ۱۳۷۲). محمد باقر بهرامی در مخالفت با پیشنهاد مالیات‌های جدید این سؤال را مطرح کرد که چرا شما (دولت) در بخش دولتی مالیات‌ها را افزایش نمی‌دهید؟ تراز نامه شرکت‌های دولتی کجاست و چرا ما نباید بررسی کنیم که آیا مالیات خود را پرداخت کرده‌اند یا خیر؟ (مشروح مذاکرات مجلس، ۹ بهمن ۱۳۷۲). احمد نیک فر، علت تورم و حجم نقدینگی را در فعالیت تجاری بانک‌ها و تقاضا برای پول بیشتر عنوان کرد و همچنین استدلال کرد که برای مقابله با تورم، واردات کالاها باید در دستان بخش خصوصی باشد و نه بخش دولتی (مشروح مذاکرات مجلس، ۹ بهمن ۱۳۷۲). علی نقی خاموشی خاطر نشان کرد که با تمام مشکلات اقتصادی که داریم چاره‌ای نیست جزء اینکه کمربندها را محکم ببندیم و هزینه‌ها را کم کنیم. ما می‌گوییم که سال آینده وزارتخانه‌ها و کارگزاران دولتی باید هزینه‌های اضافی خود را کاهش دهند و از خریدهای غیر ضروری خودداری کنند. هزینه‌های دولت باید در تراز نامه آخر سال بدون افزایش باشد. در ادامه او پیشنهاد کرد که بودجه باید ۱۰ تریلیون ریال کاهش یابد؛ کاری که مجلس در پایان انجام داد (مشروح مذاکرات مجلس، ۱۱ بهمن ۱۳۷۲). به طور خلاصه، رأی نهایی مجلس تعدیل گسترده دیدگاه رئیس جمهور در مورد برنامه ۵ ساله دوم بود. این امر به وضوح از سوی عسگر اولادی تأیید شد زمانی که گفت سیاست‌های تعدیل ساختاری باید انجام شود اما ما فکر می‌کنیم که آنها باید با گام‌های آهسته‌تری انجام شوند (روزنامه رسالت ۲ آذر ۱۳۷۳). به طور خلاصه، دلایل واقعی حملات جناح راست محافظه کار و متحدان آن در داخل و خارج مجلس چهارم علیه دولت، پیامدهای سیاست‌های اقتصادی دولت مانند تورم بالا، اقتصاد واردات محور از طریق ادغام ایران در بازارهای جهانی و دیدگاه‌های مدرنیستی معماران و مجریان این سیاست‌ها در حوزه اقتصادی بود.

برآیند سیاسی اختلافات اقتصادی

اولین برآیند سیاسی اختلافات اقتصادی، انشعاب درون جناح راست محافظه کار و شکل‌گیری پدیده‌ای به نام راست مدرن درون ساخت سیاسی است و این ساخت را که به

نظر می‌رسید در آغاز دهه دوم انقلاب با به حاشیه و انزوا رفتن جناح چپ تقریباً یکپارچه و منسجم شده است، دچار انشقاق و دوگانگی کرد. فرآیند انشعاب درون جناح راست با اختلاف نظر در مورد سیاست‌های اقتصادی شروع شد. مجلس چهارم که در اختیار کامل جناح راست بود با وجودی که در ابتدا با سیاست‌های اقتصادی دولت مخالفت چندانی نداشت، اما پس از تجدید نظر دولت در سیاست‌های اقتصادی و تأکید بر سرمایه‌گذاری خارجی، اخذ وام از نهادهای بین‌المللی و ادغام ایران در اقتصاد جهانی، سیاست‌های اقتصادی دولت را مورد انتقاد قرار داد. این جناح به دلیل اینکه برنامه اول بر اساس ارزش‌های اسلامی استوار نبوده است از تصویب برنامه دوم به مدت یک سال خودداری کرد. طبعاً اختلاف اساسی بر سر سیاست تعدیل اقتصادی بود. این امر اختلافات بین دولت و مجلس را تشدید کرد (بشیری، ۱۳۸۰: ۱۶۳).

از این پس درگیری بین دو گروه محافظه کار بر سر برنامه اقتصادی و به طور مشخص در مورد لوایح بودجه پیشنهادی از سوی دولت، شدت پیدا کرد. بویژه که راست مدرن سعی می‌کرد بودجه ملی انبساطی را به اجرا گذارد. بنابراین مجلس چهارم لایحه بودجه ۷۳-۱۳۷۲ را تعدیل و اصلاح کرد که هدفش رشد اقتصادی بر مبنای افزایش درآمدهای نفتی و استفاده از منابع مالی خارجی در صورت کاهش قیمت نفت بود. مجلس چهارم با سلطه جناح راست سنتی به وضوح نگرانی خود را در مورد نرخ بالای تورم و هزینه خدمات دولتی اعلام کرد. آنها بودجه سالانه را با پیش بینی پایین درآمدهای نفتی به منظور کاهش هزینه‌های دولتی اصلاح و تعدیل کردند (بختیاری، ۱۹۹۶: ۲۲۸). علاوه بر این، زمانی که رفسنجانی مجدداً در تابستان ۱۳۷۲ به ریاست جمهوری انتخاب شد و کابینه خود را به مجلس معرفی کرد، مجلس به وزیر دارایی او، محسن نوربخش که معمار سیاست تعدیل اقتصادی بود، رأی عدم اعتماد داد. این آغاز درگیری آشکار بین دولت و مجلس چهارم بود (بختیاری، ۱۹۹۶: ۲۲۹). به رغم تعدیل و اصلاح لایحه بودجه، بدهی خارجی کوتاه مدت منجر به سخت‌تر شدن شرایط برای اعتبار اسنادی جهت واردات کالا شد. این موضوع بیش از هر موضوع دیگری باعث انتقاد بیشتر نمایندگان محافظه کار مجلس از دولت به ویژه مسئولان و مقامات مالی در مقایسه با انتقادات جناح چپ از دولت بود (روزنامه رسالت، ۱۰، ۸ و ۱۱ آذر ۱۳۷۲). پس از این مرحله، پیشنهاد اصلاح شبکه توزیع کالاهای سنتی داخلی از طریق تأسیس فروشگاه‌های بزرگ، موضوع دیگر درگیری بین دولت و مجلس بود. اگرچه دولت تحت فشارهای مخالفان محافظه کار سنتی طرح مذکور را رها کرد، اما این طرح از طریق تأسیس دو نوع

فروشگاه یعنی فروشگاه‌های شهروند و رفاه ادامه پیدا کرد. فروشگاه رفاه مجوز فروش ۶۵ درصد از کل سهام خود را به عموم مردم داشت. مقدار نامشخص هر سهام که هر فرد می‌توانست خریداری کند ابزاری برای سلطه بازاریان فراهم کرد. اگر چه جناح راست مدرن مبارزه را باخت، اما ماهیت خط مشی ایجاد شده امکان شرایط مناسب برای تغییر نظام توزیع سنتی به یک نظام توزیع مدرن را فراهم کرد؛ چرا که بورژوازی سنتی باید یا در این طرح از طریق خرید اکثر سهام این فروشگاه‌ها مشارکت می‌کرد و یا از این فرصت به نفع بورژوازی جدید چشم پوشی می‌کرد (سعیدی، ۲۰۰۲: ۲۳۵). در نتیجه این مخالفت‌ها، یک ماه قبل از انتخابات مجلس پنجم در سال ۱۳۷۴ برخی اعضای کابینه رفسنجانی رسماً جناح راست مدرن را سازماندهی کردند و خود را کارگزاران سازندگی (روزنامه همشهری، ۱۳۷۴/۱۰/۳۰) نامیدند و بصورت غیر مستقیم از سوی رفسنجانی رهبری می‌شدند. پایگاه اجتماعی عمده آنها در میان بروکرات‌ها، روشنفکران و طبقات متوسط جدید و صنعت‌گران بود. این جناح نماینده گروه‌هایی از طبقات متوسط جدید هم در دولت و هم در جامعه مدنی بود (اشرف، ۱۹۸۹: ۵). سیاست‌های اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی، ساختار سرمایه‌داری را از گرایش تجاری بتدریج به سمت گرایش صنعتی سوق داد و از این رو میان گرایش‌های تجاری و صنعتی سرمایه‌داری تعارضاتی پدیدار شد و ظهور گروه کارگزاران سازندگی به عنوان تشکل راست مدرن به تعارضات مذکور شکل روشن‌تری بخشید (بشیریه، ۱۳۸۰: ۸۵).

علاوه بر این، دلایل داخلی و خارجی مهمی برای انشعاب راست مدرن از راست سنتی و ایفای نقش مهم در دهه دوم انقلاب وجود دارد. با پایان جنگ بین ایران و عراق و شرایط جدید جهانی که با فروپاشی اقتصاد دستوری بوجود آمد، کشور تمایل پیدا کرد که اقتصادش را به روی بازارهای جهانی باز کند و سعی کرد روابط مستحکمی با نهادهای مالی بین‌المللی از طریق اجرای برنامه تعدیل اقتصادی که از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ارائه شده بود، برقرار کند. با این وجود، هیچ گروه سازمان یافته‌ای از سرمایه‌داران عمده وجود نداشت؛ هیچ سازمان حقوقی درهم تنیده مبتنی بر مالکیت وجود نداشت؛ و هیچ سازماندهی طبقاتی وجود نداشت. بنابراین، می‌توان استدلال کرد که پیدایش جناح راست مدرن بشدت متأثر از متن و زمینه جدید مدیریت‌گرایی جهانی است (سعیدی، ۲۰۰۲: ۵۳۸).

یکی از راه‌هایی که مدیریت‌گرایی جهانی سازمان دولت را در متن جهانی تحت تأثیر قرار می‌داد، فرایند زمان بندی مجدد بدهی بود که از سوی گروه‌های مدیریتی داخلی انجام می‌شد. این امر الزاماً بحران بدهی را حل نمی‌کرد و کشور بخشی از منابع ملی خود را برای

بازپرداخت بدهی‌ها اختصاص نمی‌داد؛ اما راست مدرن قادر بود بر ساختار داخلی دولت تأثیر بگذارد. به عبارت دیگر، هر چه کشوری بیشتر در این فرایند درگیر می‌شد، راست مدرن بیشتر از متن و زمینه جهانی متأثر می‌شد (سعیدی، ۲۰۰۲: ۵۳۸).

دومین برآیند سیاسی اختلافات اقتصادی در دهه دوم انقلاب، ائتلاف راست مدرن با جناح چپ بود. به عبارت دیگر، برخلاف رئیس جمهوری که تمام سرمایه خود را در موفقیت سیاست‌های اقتصادی گذاشته بود، جناح اکثریت در مجلس چهارم به انتخابات آتی مجلس و ریاست جمهوری چشم دوخته بود. بنابراین، با نزدیک شدن به انتخابات آتی مجلس حملات علیه دولت شدت گرفت. ماه‌های فروردین تا بهمن ۱۳۷۳ شاهد برخی شدیدترین حملات از سوی مجلس علیه دولت و کارگزاران آن است. به عنوان مثال، محمدعلی کریمی از طیف راست سنتی در مورد سرعت فساد بروکراتیک سخنرانی کرد و گفت تحت پوشش اسم دولت دشمنان اسلام سیاست اقتصادی پیچیده‌ای به منظور تخریب نظام طرح ریزی می‌کنند (مشروح مذاکرات مجلس، ۱ اسفند ۱۳۷۳). با وجود چنین اختلافاتی، رابطه بین دو جناح راست قابل ترمیم نبود. نه جناح راست سنتی و نه جناح راست مدرن به رهبری هاشمی رفسنجانی موضع خود را تغییر ندادند. رئیس جمهور چاره‌ای نداشت جز یافتن ائتلاف‌های جایگزین؛ چرا که خودش به تنهایی نمی‌توانست هیچ یک از این سیاست‌ها را اجرا کند. بنابراین، به سمت چپ تغییر جهت داد. جناح چپ که با خوشحالی شاهد مبارزه دو جناح بود، فرصت بدست آمده را غنیمت شمرد. سیاست‌های اقتصادی دولت و اختلافات فزاینده بین رفسنجانی و متحدان قدیمی‌اش در جناح راست سنتی برای جناح چپ خوش آیند بود و جناح چپ را به رئیس جمهور نزدیکتر نمود و هر چه بیشتر راه را برای ائتلاف آتی بین راست مدرن و چپ هموار کرد.

اگرچه در آستانه انتخابات مجلس پنجم به نظر می‌رسید دو جناح راست ظاهراً هنوز با یکدیگر متحد هستند، اما اختلافات فزاینده بین رفسنجانی و راست‌های سنتی، حاکی از گسستی جدی در ائتلاف بین این جناح‌ها بود. جناح راست سنتی هم به صورت موفقیت آمیزی چپ را منزوی کرده بود هم راست مدرن را در تگنا قرار داده بود. نشانه‌هایی وجود داشت مبنی بر اینکه این جناح با سلطه در عرصه سیاسی به دنبال انحصار قدرت است. اما به تدریج ائتلاف بین راست مدرن و چپ ضمن ایجاد مانع بر سر چنین سلطه‌ای، شکل بندی قدرت در ج.ا.ایران را تغییر داد (مسلم، ۲۰۰۲: ۲۳۷). این ائتلاف پیش زمینه‌های اقتصادی قبلی و جدیدی داشت. در دهه اول انقلاب جناح چپ و در دهه دوم انقلاب جناح راست مدرن، معتقد و حامی اقتصاد صنعتی مدرن بودند؛ با این تفاوت که چپ بر

صنعتی سازی دولت محور تأکید می کرد و راست مدرن خواهان مشارکت بخش خصوصی بود. همین طور به اندازه کافی توافق بین دو جناح وجود داشت که رفسنجانی بتواند از اقدامات جناح چپ در طول دهه اول انقلاب حمایت کند و کمی این سوتر مجلس سوم نیز به برنامه توسعه ۵ ساله اول دولت رفسنجانی رأی دهد. گذشته از این تشابهات سه عامل جدید دیگر در سال ۱۳۷۴ دو جناح را به یکدیگر نزدیک کرد: کاهش رادیکالیسم چپ، افزایش بوروکراسی و اقتصاد دولتی راست مدرن و منافع مشترک در مواجهه با تهاجم جناح راست محافظه کار (مسلم، ۲۰۰۲: ۲۳۸). کاهش رادیکالیسم و نمایش عمل گرایی بیشتر از سوی چپ، آشکارا به معنی حمایت از سیاست های اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی بود. برای مثال مجاهدین انقلاب اسلامی در اولین بیانیه در مورد انتخابات مجلس پنجم، سیاست های اقتصادی دولت را مورد تأیید قرار داد و مهم تر اینکه در انطباق با جهت گیری اقتصادی دولت، مشارکت بخش خصوصی در اقتصاد را پذیرفت (روزنامه عصر ما آبان ۱۳۷۴). همچنین، مجمع روحانیون مبارز اعلام کرد که زمان توقف افراط گرایی و رفتار انقلابی متعصب است (روزنامه سلام ۲ تیر ۱۳۷۲). علاوه بر این، جناح چپ در آستانه انتخابات مجلس پنجم دامنه انتقادات از هاشمی رفسنجانی را کاهش داد. به عنوان مثال، محمد سلامتی گفت: اگرچه ما مخالف سیاست های تعدیل اقتصادی هستیم، اما آقای رفسنجانی را به عنوان بهترین فرد سازنده برای نظام و انقلاب می دانیم (کار و کارگر ۲ اردیبهشت ۱۳۷۵). در نتیجه اقدامات و سیاست های ضد بازاری دولت پس از سال ۱۳۷۱ همراه با کاهش رادیکالیسم ارائه شده از سوی چپ در سال ۱۳۷۴، جناح چپ بیشتر میانه رو و راست مدرن کم تر محافظه کار شد که نه تنها شکل گیری ائتلاف بین دو جناح را ممکن کرد؛ بلکه برای بقای دو جناح حیاتی بود. پیامد آن، نتایج دوره هفتم انتخابات ریاست جمهوری بود که شکل بندی قدرت در دهه دوم انقلاب را دگرگون کرد.

نتیجه گیری

تأثیر گذاری عوامل اقتصادی بر مناسبات سیاسی یکی از استدلالات اصلی در حوزه اقتصاد سیاسی و مطالعات میان رشته ای است که از اواخر دهه ۱۹۷۰ به این سو بسط و توسعه یافتند. براساس برخی استدلالات نظری در این حوزه، کاربرد نظریه های اقتصادی در حوزه سیاسی و یا تبدیل نظریه های اقتصادی به سیاست های اقتصادی، نشان دهنده درجه بالایی از اعمال نفوذ اقتصاد بر سیاست است. بنابراین هر اندازه اختلاف نظر در مورد سیاست های اقتصادی کمتر باشد، اختلافات سیاسی نیز به همان میزان کمتر خواهد بود و هر چقدر اختلاف در مورد سیاست های اقتصادی گسترده تر و عمیق تر باشد، اختلافات سیاسی نیز به همان میزان گسترده تر و عمیق تر خواهد بود. مقاله حاضر با تاسی از این

ادبیات، تلاش کرد چگونگی تأثیرگذاری اختلافات اقتصادی بر مناسبات سیاسی و به عبارت دقیق‌تر تأثیر اقتصاد بر سیاست در دهه دوم انقلاب را مورد واکاوی قرار دهد. بدین منظور بررسی سیاست‌گذاری اقتصادی در دهه دوم انقلاب نقطه آغازین بحث بود. در این رابطه استدلال شد که با پایان جنگ و آغاز دهه دوم انقلاب، دو رویکرد پیرامون سیاست‌گذاری اقتصادی بین نخبگان سیاسی وجود داشت. یک رویکرد بر اقتصاد بازار آزاد و سیاست درهای باز و رشد اقتصاد مبتنی بود، در حالی که رویکرد مقابل بر اقتصاد دولتی، سیاست‌های بازتوزیعی و خودکفایی اقتصادی تأکید می‌کرد. هر یک از دو رویکرد فوق دارای حامیانی درون ساخت سیاسی و ساخت اجتماعی بودند. در نهایت با سلطه رویکرد بازار محور، سیاست‌گذاری اقتصادی در دهه دوم انقلاب مشخص شد و با جهت‌گیری اقتصاد لیبرالی آغاز بکار کرد. مدت کوتاهی پس از اجرای سیاست‌های لیبرالی در حوزه اقتصاد، بتدریج بین دولت در مقام کارگزار این سیاست‌ها و جناح راست محافظه کار که مجلس و بازار را در کنترل داشت به عنوان حامیان این سیاست‌ها اختلافاتی پدیدار شد. اولین طرح اقتصادی که سبب آغاز اختلاف درون جناح راست شد، برنامه توسعه ۵ ساله اول بود. دلیل مخالفت جناح راست با این برنامه عدم توجه دولت به اصول و موازین اسلامی در تدوین و اجرای آن بود. در نهایت اگرچه این برنامه از سوی مجلس و شورای نگهبان تصویب و تأیید شد، اما شکل روشن‌تری به مرزبندی‌ها و اختلافات اقتصادی بخشید و آنها را تشدید کرد. پس از این مورد، لایحه بودجه که دولت برای سال مالی ۷۲-۱۳۷۱ به مجلس تسلیم کرده بود، دامنه اختلافات درون جناحی را گسترده‌تر کرد. دلیل مخالفت مجلس با لایحه بودجه، پیشنهاد اجرای سیاست‌های انبساطی در حوزه پولی و مالی از سوی دولت بود. این اختلافات اقتصادی در دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در مورد لایحه بودجه ۷۴-۱۳۷۳ و برنامه توسعه ۵ ساله دوم به اوج رسید، به گونه‌ای که اجرای سیاست‌های لیبرالی در حوزه اقتصاد که مورد تأکید دولت و حمایت رئیس‌جمهور بود، به دلیل مخالفت‌های مجلس و دیگر اعضای جناح راست از جمله بازاریان با مانع روبرو شد. دلیل اصلی مخالفت مجلس و بازاریان با برنامه‌های اقتصادی دولت، افزایش اختیارات دولت در حوزه اقتصاد و ایجاد محدودیت برای بخش خصوصی و کنترل و تنظیم فعالیت‌های اقتصادی از سوی دولت بود. این اختلافات اقتصادی که در آغاز بر سر برنامه اول توسعه کم‌رنگ بود، بتدریج به حدی گسترش یافت که در سال‌های پایانی دولت ششم، شکاف عمیقی درون جناح راست ایجاد کرد، به گونه‌ای که امکان ادامه اجرای سیاست‌های اقتصادی لیبرال از سوی دولت با بن بست مواجه شد. لذا رئیس

جمهور که به تنهایی قادر به اجرای برنامه‌های اقتصادی مطبوعش نبود، در جستجوی ائتلاف و اتحاد جایگزین برآمد. به سخن دیگر، طرح‌ها و لوایح اقتصادی مانند تسمه نقاله اختلافات اقتصادی را به حوزه سیاسی منتقل کرد. پیامد این وضعیت به دو شکل درون ساخت سیاسی پدیدار شد. در شکل اول، اختلافات اقتصادی باعث انشعاب درون جناح راست محافظه کار و شکل‌گیری پدیده‌ای به نام راست مدرن درون ساخت سیاسی شد و این ساخت را که به نظر می‌رسید در آغاز دهه دوم انقلاب با به حاشیه و انزوا رفتن جناح چپ تقریباً یکپارچه و منسجم شده است، دچار انشقاق و دوگانگی کرد. در شکل دوم، اختلافات اقتصادی در قالب برهم خوردن توازن موجود درون ساخت سیاسی و شکل‌گیری ائتلاف جدید بین دو جناح راست مدرن و چپ نمودار شد. پیامد روشن چنین وضعیتی، نتایج دوره هفتم انتخابات ریاست جمهوری است که شکل بندی قدرت در دهه دوم انقلاب را به طور کامل دگرگون کرد. کوتاه سخن اینکه، اگرچه اختلافات اقتصادی در آغاز دهه دوم انقلاب تنها به صورت اختلاف نظر پیرامون مسائل صرفاً اقتصادی نمودار شد، اما در طول این دهه این اختلافات به ساخت سیاسی تسری یافت و تحولات و پویایی‌های درونی این ساخت را تحت تأثیر قرار داد. این امر نشان می‌دهد که تا چه میزان سیاست در ایران تحت تأثیر اقتصاد عمل کرده و مناسبات سیاسی بیش از آنکه ماهیتی صرفاً سیاسی داشته‌باشند، تا چه میزان متأثر از منافع اقتصادی هستند.

-Gramsci, A. (1971), **Selections from the Prison Notebooks of Antonio Gramsci**, London: Lawrence & Wishart.

-Karshenas. M. & M H Pesaran,(1994). 'Exchange rate unification, the role of markets and planning in the Iranian economic reconstruction', in T Coville (ed), **The Economy of Islamic Iran, Between State and Market**, Tehran: Institution Francais de Recherche en Iran, pp 141-175.

-KHajehpour. Bijan. (2000). Domestic Political Reform and Private Sector Activity in Iran. **Journal of Social Research**. Vol 67. No 2.

-Moslem.M(2002). **Factional Politics in Post Khomeini Iran**. Syracuse University press. Syracuse, New Yourk.

-Mulligan, Casey B. and Kevin K. Tsui (2006) **Political Competitiveness**, NBER Working Paper 12653.

-Mulligan, Casey B. and Kevin K. Tsui (2008) **Political Entry, Public Policies, and the Economy**, NBER Working Paper 13830.

-Poulantzas. N. (1974) **political power and social classes**. London. Verso

-Sachs, Jeffrey D. (2005) **End of Poverty: Economic Possibilities for Our Time**, New York: Penguin Press.

-Sachs, Jeffrey D. et al. (2004) **Ending Africa.s Poverty Trap**, Brookings Papers on Economic Activity, 2004(1): 117-240.

-Saeidi. A. (2002). Dislocation of the state and the emergence of Factional Politics in Post Revolutionary iran. **Political Geography** 21, 525-546.

-Stastny.D(2002). **Economics and Politics: Mutual Relationship**. A Working Paper1 -for the *Austrian Scholars Conference* 8.March 15-16, 2002, Auburn, AL.

-Wittman, Donald (1989)Why Democracies are Efficient, **Journal of Political Economy**,97(6), 1395-1424.

-Wittman, Donald (۱۹۹۰) **The Myth of Democratic Failure: Why Political Institutions are Efficient**, Chicago: University of Chicago .Press

منابع و مأخذ:

-بشیریه، حسین (۱۳۸۰) **دیپلاچهای بر جامعه شناسی سیاسی دوره جمهوری اسلامی ایران**، تهران، انتشارات نگاه معاصر.

-بهداد، سهراب و فرهاد نعمانی (۱۹۳۹)، **طبقه و کار در ایران**، ترجمه محمود متحد، تهران، نشر آگاه.

-دژسند، فرهاد و حمیدرضا رونقی (۱۳۸۷)، **اقتصاد ایران در دوران جنگ**، تهران، مرکز اسناد دفاع مقدس.

-دلفروز، محمد تقی (۱۳۹۳)، **دولت و توسعه اقتصادی : اقتصاد سیاسی توسعه در ایران و دولت‌های توسعه گرا**، تهران، نشر آگاه.

-مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

-مومنی، فرشاد (۱۳۹۴)، **اقتصاد ایران در دوران دولت ملی**، تهران، انتشارات نهادگرا.

-Alizadeh, Parvin (2000) **The Economy of Iran : The Dilemma of an Islamic State**, London. IB Tuatis.

-Amuzegar. J.(1993).**Iran s Economic under Islamic Republic**. London. I.B.Tauris.

-Althusser. L.(1977) **For Marx**. London. Verso

-Acemoglu.D and Robinson.J.R(2013). **ECONOMICS VERSUS POLITICS: PITFALLS OF POLICY ADVICE**. Working Paper 8921http://www.nber.org/papers/w18921

-Ashraf. A(1989). Theocracy and charisma: New men of power in Iran, **International Journal of Politics, Culture, and Society**, Volume 4, Issue 1, pp 113-152

-Baktiari. B. (1996), **Parliamentary Politics in Revolutionary Iran: The Institutionalization of Factional Politics**, Gainesville, FL: University Press of Florida.

-Banerjee, Abhijit V. (2012).**Poor Economics - Effective Poverty Reduction Policies**., Kapuscinsky Development Lecture, http://kapuscinskilectures.eu/lectures/

-Banerjee, Abhijit V. and Esther Duflo (2011) **Poor Economics**, New York: Public Affairs Press.

-Boycko, Maxim, Andrei Shleifer and Robert W. Vishny (1995) **Privatizing Russia**, -Cambridge: MIT Press.

-Ghasimi. M.R. (1992). The Iranian Economy After the Revolution : An Economic Appraisal of the five year Plan. **International Journal of Middle East Studies**. Vol 24. No 4. Pp599-614.